



Constitutional Emotions: The Embodiment of Human Sentiments in Constitutional law

Hadi Salehi¹ | Zhaleh Hojat²

1. Corresponding Author; Assistant Professor of Public and International Law at Shiraz University. Shiraz, Iran.

E-mail: salehi.0306@gmail.com

2. PhD Candidate of Public Law at Shiraz University. Shiraz, Iran. E-mail: hojatzhale@yahoo.com

Article Info	ABSTRACT
Article type: Research Article Article history: Received 2025-07-23 Received in revised form 2026-07-11 Accepted 2026-03-09 Published online 2026/05/30 Keywords: Emotions and Constitutional law, Constitutional Legal System, Sociology of Emotions, Law and Emotion	The emotions of citizens are embodied in constitutions through vibrant collective experiences and play a role as the spirit of institutions and legal establishments. This article explains the effects of emotions on the establishment and development of constitutional legal systems and, in light of this, compares and analyzes the constitutional laws of Iran with prominent examples. From the perspective of this research, emotions, both in their internal and subjective aspects and in their observable and tangible aspects, have been crystallized through social transformations and historical processes in the form of fundamental legal norms. The text of the constitution, as a reflection of the most important social values and norms, represents the social emotions prevalent at the time of its drafting. Emotions, during major social and political transformations, manifest in two dimensions: the negative, restrictive, or preventive dimension, which emerges in the form of fears, despair, and hatred, and the positive and affirmative dimension, which appears as bonds, hopes, and empathy. Therefore, the interaction and confrontation of these two types of emotions influence the perspective of the constituent power, and constitutions can be categorized and their normative effects studied accordingly. Identifying these emotions and critically examining them contribute to the formation of better constitutions. Constitutions should reinforce positive emotions and curb negative ones.
Cite this article: Salehi, H; & Hojat, Zh.; (2026). Constitutional Emotions: The Embodiment of Human Sentiments in <i>Sociological Review (Social Science Letter)</i>, 33 (1), 263-283 . DOI: http://doi.org/10.22059/jsr.2026.399221.2061	
 © The Author(s). Publisher: University of Tehran Press. DOI: http://doi.org/10.22059/jsr.2026.399221.2061	

احساسات تأیسی؛ جامعه‌شناسی احساسات در تدوین قانون اساسی

هادی صالحی^۱ | حجت ژاله^۲۱. نویسنده مسئول؛ استادیار گروه حقوق عمومی و بین الملل دانشگاه شیراز، شیراز، ایران. رایانامه: salehi.0306@gmail.com۲. دانشجوی دکتری حقوق عمومی دانشگاه شیراز؛ شیراز، ایران. رایانامه: hojatzhale@yahoo.com

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی	احساسات شهروندان، به واسطه فرایندهای جمعی پرشور و حال، در قوانین اساسی به بار نشسته و به مثابه روح نهادها و تأسیس‌های حقوقی نقش ایفا می‌کنند. مقاله پیش رو، آثار احساسات بر تأسیس و تکوین نظام‌های حقوق اساسی را تبیین کرده و در پرتو آن، قوانین اساسی ایران را با نمونه‌های مشهور مقایسه و تحلیل می‌کند. از منظر این پژوهش، احساسات، چه در وجه درونی و ذهنی آن و چه در وجه قابل مشاهده و ملموس، طی تحولات اجتماعی و فرایندهای تاریخی، در قالب هنجارهای اساسی حقوقی متعین شده‌اند و متن قانون اساسی، به عنوان انعکاس‌دهنده مهم‌ترین ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی، نمودار احساسات اجتماعی در زمان تدوین آن است. احساسات، در هنگامه ایجاد یک تغییر و تحول کلان اجتماعی و سیاسی، در دو وجه تبلور می‌یابند: وجه منفی، سلبی یا امتناعی که به صورت ترس‌ها، یأس‌ها و نفرت‌ها بروز می‌یابد، و وجه مثبت و ایجابی که به صورت پیوندها، امیدها و همدلی‌ها آشکار می‌شود. بنابراین، تعامل و تقابل این دو سنخ احساسات در نگاه قوه مؤسس، اثرگذار بوده و قوانین اساسی را می‌توان بر این اساس دسته‌بندی و آثار هنجاری آن‌ها را مطالعه نمود. شناسایی این احساسات و نقد صحیح آن‌ها می‌تواند به شکل‌گیری قوانین اساسی بهتر یاری رساند. به عبارت دیگر قوانین اساسی باید احساسات مثبت را تقویت کرده و احساسات منفی را مهار کنند.
تاریخچه مقاله: تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۵/۱ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۵/۴/۲۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۲/۱۸ تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۱/۲۵	
کلیدواژه‌ها: احساسات و حقوق اساسی، نظام‌های حقوق اساسی، جامعه‌شناسی احساسات، حقوق و هیجان	

استناد: صالحی، هادی؛ ژاله، حجت؛ (۱۴۰۵). احساسات تأیسی؛ جامعه‌شناسی احساسات در تدوین قانون اساسی. مطالعات جامعه‌شناختی (نامه علوم اجتماعی سابق)، ۳۳،

<http://doi.org/10.22059/jsr.2026.399221.2061>

(۱)، ۲۶۳-۲۸۳.

© نویسندگان.

ناشر: انتشارات دانشگاه تهران.



مقدمه

قوانین اساسی عموماً از دل فرایندهای جمعی پرشور و احساس برآمده‌اند. نخستین قوانین اساسی مدرن، یعنی قانون اساسی آمریکا و اعلامیه حقوق بشر و شهروند فرانسه، محصول وقایعی دراماتیک و آمیزه‌ای متناقض‌نما از «بهترین‌ها و بدترین‌ها» و عواطف سرشار مثبت و منفی بوده‌اند. در ایران نیز قوانین اساسی به مدد جنبش‌های اجتماعی مشحون از شورمندی و جان‌فشانی به ثمر نشسته‌اند (از حیث متدولوژی پژوهش‌های میان‌رشته‌ای حقوق، نک به صالحی، ۱۴۰۳). به بیانی گرافیکی، متون سرد و عصاقورت‌داده حقوقی در «کنتراست» با پررنگ‌ترین هیجانات و افراطی‌ترین تمایلات پدید آمده‌اند.

احساسات یکی از منابع کسب قدرت است؛ در تخلیه تضادهای اجتماعی نقش ایفا می‌کند (کیانپور، ۱۳۸۸) و از این طریق، هنجارهای ناظر بر حوزه عمومی را شکل می‌دهد. بنابراین، منظمه‌های حقوق اساسی و سند مدون قانون اساسی، حامل ویژگی‌هایی هستند که جز با ارجاع به احساسات برساننده آن‌ها قابل تبیین نیستند.

وضع خاص جامعه ایران نیز لزوم مطالعه احساسات در حقوق عمومی، و به‌ویژه در حقوق اساسی، را ایجاب می‌کند. شورمندی یکی از وجوه جامعه ایرانی است. چنان‌که برخی، جامعه‌ی ایران را «جامعه‌ی جنبشی» خوانده‌اند (جلایی‌پور، ۱۳۹۱: ۵). مشارکت‌جویی پرشور ایرانیان در روندهای سیاسی و اجتماعی و انواع کنش‌های فردی و جمعی احساسی، مؤید این نظر است. از انقلاب مشروطه تا کودتای ۱۲۹۹، از جنبش ملی شدن صنعت نفت تا انقلاب ۱۳۵۷، و از جنبش ۱۳۸۸ تا وقایع ۱۳۹۶ و ۱۳۹۸ و ۱۴۰۱، جامعه ایران مدام دست‌خوش التهاب‌ها و احساسات بوده است و این وضعیت برای چگونگی وضع و حتی اجرای قوانین، پیامدهای تعیین‌کننده‌ای دارد.

شور و حال عمومی^۱ و احساسات اجتماعی اخلاقی^۲، به‌واسطه نقش ویژه‌ای که در تأسیس نظام‌های سیاسی و حقوقی دارند، به این نظام‌ها رنگ خاص خود را می‌بخشند و جامعه‌ای هنجارمند و عاطفی را پی می‌نهند (سایو، ۲۰۱۶: ۴۷). بدین ترتیب، حقوق اساسی از دو منظر با احساسات اجتماعی روبه‌رو می‌شود: نخست، جایگاه احساسات عمومی در شکل‌گیری، اجرا، تفسیر و بازخوانی قانون اساسی؛ و دوم رابطه دانش حقوق اساسی با مقوله‌های احساسی است که در برگزیده نگاهی کیفی‌تر به اصول قانون اساسی است. اصول قانون اساسی همواره در پاسخ به ضرورت‌هایی انشا می‌شوند که با طیفی از احساسات، از بسیط تا پیچیده، در ارتباط‌اند. احساساتی همچون ترس، نفرت، خشم، مهر و ... بر قوانین اساسی تأثیر گذاشته‌اند؛ به‌طوری‌که می‌توان قوانین اساسی را بر اساس حال‌وهوای احساسی آن‌ها دسته‌بندی کرد و آثار هنجاری غلبه هر سنخ از احساسات یادشده را نشان داد.

توجه به اهمیت احساسات در حقوق و سیاست، در تاریخ فلسفه سابقه دارد. به‌عنوان مثال در حوزه‌ی فلسفه انگلیسی، یکی از مهم‌ترین فیلسوفانی که اهمیت حقوق و قراردادهای بشری را در نسبت با احساسات بشری صورت‌بندی کرده، توماس هابز است. از نظر هابز، انگیزه اصلی رفتارهای آدمی، احساسات و غرایز او، از قبیل ترس، خشم، شهوت و ... است. هابز نظریه سیاسی و حقوقی خود را نیز بر همین پایه بنا می‌کند. او در اثر مهمش، «لویاتان»، که در سال ۱۶۵۱ در لندن منتشر شد، توضیح می‌دهد که انسان در طبیعت خود، خودخواه و دیگرسستیز است. در وضعیت طبیعی، انسان گرگِ انسان است و زیستی خشونت‌بار و نزاع‌آمیز دارد. «وضعیت طبیعی» یعنی وضعیتی که هیچ قانون یا قراردادی بر آن حاکم نیست. در نبود قانون و قرارداد اجتماعی، اخلاق هیچ مبنایی ندارد و هرکس به هر کاری محق است. در این وضعیت، ترس دائم و خطر خشونت مرگ‌بار وجود دارد؛ یعنی وضعیت جنگِ همه علیه همه. در چنین وضعیتی است که انسان‌ها، به دلیل ترس از ناامنی و مرگ می‌پذیرند که از حقوق طبیعی خود صرف‌نظر کنند و دولت

تشکیل دهند. دولت، نیروی قاهره‌ای است که با ایجاد ترسی بزرگ‌تر، امنیت را برقرار می‌کند (هابز، ۱۳۸۰). پس از انتشار «لویاتان»، بسیاری از نظریه‌های فلسفه سیاسی تحت تأثیر آرای هابز شکل گرفته‌اند. افزون بر هابز، در فلسفه فرانسه، ژان ژاک روسو فیلسوف دیگری است که احساسات نقشی محوری در صورت‌بندی‌های سیاسی او دارد. در ادامه مقاله، به روسو باز خواهیم گشت.

گرچه توجه به احساسات در فلسفه سابقه‌دار است اما پرداختن به احساسات به‌عنوان حوزه‌ای مستقل برای مطالعه در علوم انسانی، موضوع نسبتاً جدید است. مفاهیم و چهارچوب‌های مطالعه احساسات و عواطف، به‌تازگی شکل گرفته‌اند (لمینز^۱ و بروکس^۲: ۲۰۱۴). در یکی دو دهه گذشته، موضوع احساسات از حوزه‌هایی مانند روان‌شناسی، پزشکی و عصب‌شناسی - که در آن‌ها توجه به احساسات امری مورد انتظار است - فراتر رفته و به حوزه‌های علوم انسانی و اجتماعی نیز وارد شده است. در این حوزه‌ها، عواطف و احساسات نه صرفاً موضوعی برای مطالعه، بلکه چشم‌انداز یک چرخش معرفت‌شناختی جدید هستند که گاه «چرخش عاطفه‌ای»^۳ یا «چرخش احساسی»^۴ نامیده می‌شود (گونزالز: ۵، ۲۰۱۷). اگر چرخش زبانی به معنای به‌رسمیت شناختن نقش زبان در ساخت واقعیت انسانی است، چرخش عاطفه‌ای نیز به معنای پذیرش این نکته است که احساسات و عواطف نقشی بنیادین در تجربه بشری دارند (لمینز و بروکس، ۲۰۱۴).

مقاله حاضر، پس از ارائه تعریفی اجمالی از احساسات و مرور ادبیات پژوهش می‌کوشد با رویکردی احساس‌محور، جایگاه احساسات را در تأسیس نظام حقوق اساسی و آثار هنجاری آن تبیین کند.

پیشینه پژوهش

چنان که گفته شد، در یکی دو دهه اخیر مطالعه موضوع احساسات در فلسفه، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی از منظرهای مختلف مطالعه شده است. در این مطالعات، با توجه به تنوع رویکردهای نظری و روش‌شناختی، با اصطلاحات و تعاریف متنوعی مواجه هستیم. برای توصیف احساسات، واژگانی چون حس^۵، هیجان^۶، احساس^۷، شور^۸، احساس آبیکی^۹، عاطفه^{۱۰} و خُلق^{۱۱} به کار رفته‌اند که هر یک تعریفی دارند و به وجهی از احساسات، عواطف و هیجانات انسانی می‌پردازند.

در مطالعات روان‌شناختی و فلسفی، تأکید عمده بر ساحت درونی فرد است و آثار احساسات و دستگاه عصبی بر تصمیم‌ها و ادراکات فرد بررسی می‌شود. در رویکردهای جامعه‌شناسانه اما به دلیل تأکید بر پدیده اجتماعی و در نظر گرفتن احساسات به‌عنوان بخشی از رویه‌های معنادهی به این پدیده‌ها، اغلب واژگان یادشده مترادف در نظر گرفته می‌شوند و عمدتاً مقصود از احساسات، ترکیبی از «هیجان» به معنای حالات طبیعی، مشاهده‌پذیر و حاد، و «احساس» به معنای هیجانی است که از ماهیت صرفاً زیستی خود فاصله گرفته و با عناصر شناختی و ذهنی عمیق‌تری همراه شده است (کیان‌پور، ۱۳۹۶: ۲).

مطالعات حقوق و احساسات، طیف وسیعی از پژوهش‌های میان‌رشته‌ای را در بر می‌گیرد که می‌تواند بنا بر رویکرد و هدف،

1 Lemmings

2 Brooks

3 emotional turn

4 affective turn

5 González

6 sensation

7 emotion

8 feeling

9 passion

10 Sentiment

11 affect

12 mood

می‌تواند با جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، فلسفه، علوم اعصاب و حتی ادبیات و هنر ارتباط برقرار کند و موضوعات حقوقی را با بهره‌گیری از این علوم تحلیل و تبیین کند.

مطالعات حقوق و احساسات در ایران، حوزه‌ای بسیار نو است و اندک پژوهش‌های انجام‌شده نیز عمدتاً با رویکردهای عصب‌شناختی و روان‌شناختی صورت گرفته‌اند. آراین پتفت و محمود عباسی در حوزه حقوق کیفری، در چندین مقاله به بررسی آثار علم عصب‌شناسی بر حقوق کیفری، به‌ویژه از منظر ادله اثبات و مسئولیت کیفری پرداخته‌اند. این پژوهشگران در مقاله «بایسته‌های اعتباربخشی شواهد عصب‌شناختی نزد مراجع قضایی» به شرایط به‌کارگیری شواهد عصب‌شناختی به‌عنوان اماره قضایی و همکاری متخصصان حقوقی و پزشکی در این زمینه پرداخته‌اند. همچنین در مقالات «کاربست شواهد عصب‌شناختی در حقوق کیفری نوین ایران با تأکید بر دادرسی عصب‌شناختی کانادا و بریتانیا» و «مرور اجمالی محدودیت‌های فنی کاربرد روش دروغ‌سنجی FMRI در حقوق عصب‌شناختی» به وجوه مختلف دادرسی عصب‌شناختی و امکانات و محدودیت‌های به‌کارگیری این رویکرد در حقوق کیفری اشاره شده است.

از منظر حقوق عمومی، تنها پژوهش منتشرشده، مقاله میثا کامیاب و محمد جلالی است که در مقاله «حقوق هیجان: دلالت‌های علم عصب‌شناسی برای تصمیم‌گیری قضایی»، با رویکردی روان‌شناختی و عصب‌شناختی، تأثیر نورون‌های آینه‌ای بر شکل‌گیری ظرفیت‌های هیجانی، مانند همدلی و آثار آن بر تصمیم‌گیری انسان و ارتباط آن با قضاوت معقول و اخلاقی را مطالعه کرده‌اند.

پیشینه مطالعات حقوق و احساسات در جهان بسیار پویا بوده و با رویکردهای متنوعی در حال گسترش است. آثار متقدم این حوزه عمدتاً بر نقد دوگانه عقل و احساس و کوشش برای نشان دادن جایگاه عواطف و احساسات در حوزه‌های حقوقی، به‌ویژه حقوق کیفری، متمرکز بوده‌اند. کتاب «شور حقوق» با ویراستاری سارا بندیس، از آثار پیشگام این حوزه مطالعاتی است. بندیس در ادامه این پژوهش و حدوداً دو دهه بعد، «کتابچه حقوق و احساسات» را نیز منتشر کرد که مجموعه‌ای از آخرین پژوهش‌های محققان از نظرگاه‌های مختلف مانند عصب‌شناسی، روان‌شناسی، فلسفه و جامعه‌شناسی است؛ اما موضوعات حقوقی مورد بحث، بیش‌تر مرتبط با حقوق کیفری، ادله اثبات، حقوق خانواده، حقوق مالی است و به حقوق عمومی، به‌ویژه حقوق اساسی، چندان پرداخته نشده است.

جولیا شاو در کتاب «حقوق و شور» به رابطه احساسات اساسی و دانش حقوق پرداخته و احساساتی چون ترس، نفرت، عشق و ... را در روابط حقوقی بحث و بررسی کرده است. این اثر، اگرچه به‌طور مستقیم به حقوق اساسی نپرداخته است اما از جهت ارتباط حقوق اساسی با احساسات اساسی و ارزش‌های بنیادین نظام حقوقی، اثری قابل‌اعتناست.

آندره‌آس سایو در کتاب «احساسات اساسی» معتقد است که قانون اساسی بر ساخته شور و حال عمومی و عواطف اخلاقی است. او معتقد است تعاملات عاطفی به الگوهایی بدل می‌شوند که در نهاد قانون اساسی متعین می‌شوند و بدین‌ترتیب، قوانین اساسی مدرن هم انعکاس‌دهنده این الگوها و هم متکی بر آن‌ها هستند. وی همچنین موضوعات مبرم در حقوق اساسی، مانند آزادی تجمعات، آزادی بیان، آزادی وجدان و ... را بر اساس نقش احساسات تحلیل و تبیین می‌کند. پژوهش سایو از نقطه نظر توجه به رابطه میان احساسات، فرهنگ و هنجارهای اساسی واجد اهمیت است.

مارتا نوسبام نیز از جمله محققان حوزه احساسات، حقوق و سیاست است که لقب «فیلسوف احساسات» را نیز گرفته است. نوسبام به دلیل ترجمه آثارش در محیط فرهنگی ایران نیز شناخته شده است. نوسبام در دو اثر مشهور خود، «سلطنت ترس» و «خشم و بخشش»، به تحلیل احساسات بنیادینی چون ترس و خشم در نظام‌های حقوقی و سیاسی معاصر می‌پردازد. نوسبام با نقد نقش احساسات منفی مانند ترس، خشم و انزجار در تضعیف تفکر اخلاقی، ارزش‌های جامعه دموکراتیک و هنجارهای حقوق بشری، توجه به احساسات را به‌عنوان دانشی برای آشکار کردن ضعف‌ها و کاستی‌های جامعه مدرن مطرح می‌کند.

با این توضیحات، مطالعه رابطه حقوق اساسی و احساسات از منظر جامعه‌شناسی احساسات، وجه نوآورانه مقاله حاضر به شمار می‌رود. این مقاله بر آن است که آثار احساسات بر تأسیس و تکوین نظام‌های حقوق اساسی را تبیین کند و در پرتو آن، قانون اساسی ایران را با نمونه‌های مشهور مقایسه و تحلیل نماید.

روشی پژوهشی

یکی از رویکردهای پژوهشی شناخته‌شده در حوزه حقوق و احساسات، رویکرد احساس‌محور است. این رویکرد به تجزیه و تحلیل نحوه اثرگذاری یک احساس معین بر نظام حقوقی می‌پردازد. پژوهشگران با تحلیل و بررسی احساساتی مانند نفرت، شرم و ترس نشان می‌دهند نحوه مواجهه قوانین و تأسیسات حقوقی با این احساسات چگونه بوده یا باید چگونه باشد. در حوزه حقوق اساسی، بیش‌تر پژوهش‌های صورت‌گرفته در این رویکرد بر مفهوم انزجار^۱ متمرکز بوده‌اند. کنکاش درباره احساس انزجار به برخی پدیده‌ها، نژادها و قومیت‌ها و نیز بررسی اثرگذاری آن بر قانون اساسی و دادگستری اساسی، از نمونه‌های مطالعات این رویکرد است. به‌عنوان مثال، می‌توان از پژوهش‌های مارتا نوسبام و کاهان پیرامون ریشه‌های انزجار و انعکاس آن در نظم حقوقی، به‌عنوان نمونه‌های برجسته این رویکرد پژوهشی یاد کرد (مارونی، ۲۰۲۱: ۵۴۳). در این رویکرد، آثار احساسات منفی مانند ترس و نفرت، و احساسات مثبت همچون مهر و شفقت، بر حقوق اقلیت‌ها، سایر حوزه‌های حقوق اساسی و موضوعاتی همچون سوگیری مضمّر^۲ و سیاست ترس، مورد مطالعه و بررسی قرار می‌گیرد (نوسبام، ۱۳۹۹: ۱۵۴) و راه‌حل‌های حقوقی برای تقویت احساسات مثبت و پیش‌گیری از غلیان احساسات منفی ارائه می‌شود (صالحی، توانا و کردونی، ۲۰۲۵: ۴).

در پژوهش پیش‌رو، آثار احساسات مثبت و منفی در دیدگاه‌های هنجاری و نهادهای اساسی، با تکیه به نظریه‌های جامعه‌شناسی احساسات، تحلیل و تبیین می‌شود. از منظر این پژوهش، احساسات، چه در وجه درونی و ذهنی خود و چه در وجه قابل مشاهده و ملموس، طی تحولاتی اجتماعی و فرایندهایی تاریخی در قالب هنجارهای اساسی حقوقی متعین شده‌اند و متن قانون اساسی، به‌عنوان انعکاس‌دهنده مهم‌ترین ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی، نمود و نتیجه احساسات اجتماعی در زمان تدوین آن است. احساسات، هنگام ایجاد تغییرات کلان اجتماعی و سیاسی، در دو وجه متبلور می‌شوند: وجه منفی، سلبی یا امتناعی که به‌صورت ترس‌ها، یأس‌ها و نفرت‌ها بروز می‌یابد و وجه مثبت و ایجابی که به‌صورت پیوندها، امیدها و همدلی‌ها آشکار می‌شود (صالحی، صالح، ۲۰۲۵: ۱۰۹). بنابراین تعامل و تقابل این دو سنخ احساسات در نگاه قوه مؤسس اثرگذار بوده و بر این اساس، می‌توان قوانین اساسی را دسته‌بندی و آثار هنجاری آن‌ها را مطالعه کرد (دستفکان، صالحی و هوشمند، ۲۰۲۰: ۲).

یافته‌ها

۱- مفهوم‌شناسی احساسات

احساسات به انواع و انحاء گوناگون دسته‌بندی شده‌اند؛ برای مثال، از منظر سطح تحلیل، به احساسات کلان که بر حوزه‌های گسترده‌تر فرهنگی و اجتماعی حاکم‌اند، مانند حس ترس و احساسات خرد که برای تحلیل روابط فردی مانند حس شرم به کار می‌روند، تقسیم شده‌اند. ویلیام جیمز انواع احساسات را به دو گروه زمخت شامل ترس، عشق، غضب و ... و گروه ظریف شامل احساسات زیبایی‌شناختی و اخلاقی تقسیم می‌کند. کمپر احساسات را از نظر دوام به دو دسته بلندمدت و کوتاه‌مدت، از نظر منشأ به

1disgust

2 Implicit bias

احساسات واقعی و دستکاری‌شده و از نظر نتایج به احساسات مثبت و منفی تقسیم می‌کند. ترنر در یک دسته‌بندی کلی، احساسات را به دو دسته اولیه و ثانویه تقسیم می‌کند. از نظر وی، احساسات فرعی یا ثانویه از ترکیب احساسات اصلی (شامل ترس، خشم، رضایت، افسردگی و لذت) پدید می‌آیند (کیان‌پور، ۱۳۹۶: ۳۰).

۲-۱ احساسات در تدوین قانون اساسی

احساسات مثبت و منفی هر یک به‌گونه‌ای در قانون اساسی انعکاس می‌یابند و سنت‌های سیاسی و حقوقی را متأثر می‌سازند. قوانین اساسی می‌کوشند به ترس، خشم، نفرت و بدگمانی به‌عنوان احساسات منفی، پاسخ درخور می‌دهند و آن‌ها را تعدیل و مهار کنند و نیز احساسات مثبت مانند مهر، پیوند و شفقت را منعکس و تقویت کنند. در اغلب قوانین اساسی، هر دو دسته احساسات وجود دارند؛ اما اینکه غلبه با کدام یک باشد، می‌تواند بر محتوا و رویکرد نظام حقوقی اثرگذار باشد. تدوین قوانین اساسی اغلب در هنگامه غلبه شور و عواطف جمعی صورت می‌گیرد. نظام‌های سیاسی و حقوقی اما بسته به این که کدام عواطف را جدی می‌گیرند و به آن‌ها ارجحیت می‌دهند، سرنوشتی متمایز می‌یابند و ویژگی‌های منحصر به فرد خود را می‌یابند. در این جا، دو احساس بنیادین ترس و مهر که به ترتیب به صورت سلبی و ایجابی بر قوانین اساسی تأثیر گذاشته‌اند، با مقایسه نظام‌های حقوقی ایالات متحده آمریکا، فرانسه و ایران که هر سه از حیث موضوع این مقاله نمونه‌هایی درخور تأمل هستند، مورد بررسی قرار می‌گیرند.

۳- ترس

مقابله با ترس‌های گوناگون، مهم‌ترین انگیزه تدوین قوانین اساسی در طول تاریخ آن‌ها بوده است. ترس‌ها شبکه‌ای از حقوق بنیادین را شکل داده‌اند که نخستین لایه حقوق اساسی را تشکیل می‌دهد. ترس از تعرض به جان و مال، ترس از بیداد و خودسری، ترس از قدرت عریان و نامحدود و دیگر جلوه‌های ترس، در پس‌زمینه قوانین اساسی به چشم می‌خورند. قانون اساسی، از این منظر، نمود ترس‌های یک ملت است و احساس ترس، عامل انگیزاننده و پیش‌برنده تلاش برای دستیابی به صلح و امنیت از طریق ایجاد نهادها و قوانین حافظ حقوق بنیادین بوده است. حق حیات، حق آزادی و امنیت فردی، حق برخورداری از دادرسی عادلانه، منع شکنجه، اصل قانونی بودن جرم و مجازات، آزادی وجدان، آزادی بیان و ... از جمله حقوق بنیادینی هستند که در مواجهه با ترس پدید آمده و به قوانین اساسی راه یافته‌اند. انقلاب‌های آمریکا و فرانسه و قوانین اساسی متعاقب آن‌ها، نمونه‌هایی کلاسیک از بازنمایی احساسات عمومی در قوانین اساسی هستند. ایده محدود کردن قدرت از طریق متنی مکتوب، به مدد نیروی احساسات، به کرسی نشست و از دل ترس و خشم عمومی نسبت به هنجارهای حاکم، ترتیبات جدیدی برای محدود کردن قدرت پدید آمد (سایو، ۲۰۱۱: ۳۸۳).

۳-۱- ترس مثبت

۱-۱-۳ نمونه کنترل قدرت

در ایالات متحده، از همان ابتدا نهادهای نمایندگی مورد سوءظن قرار داشتند و همواره بر این باور بودند که قوانین وضع‌شده توسط مجالس نمایندگی، بیانگر اراده نمایندگان غیرقابل اعتماد و فاسد است، نه بازتاب اراده مردم (زولر، ۱۳۹۶: ۱۵۰). از منظر آمریکایی، سیاست کلاسیک، به مثابه فضیلت و طریق نیل به خیر عمومی، پدیده‌ای مشکوک و غیرقابل باور تلقی می‌شد. آمریکایی‌ها از همان آغاز، بنای نظام سیاسی خود را بر بدگمانی و حتی حسادت نهادند. جفرسون در قطعنامه کنتاکی (۱۷۹۹) مفهوم نوینی از قانون بنیادین ارائه داد: «آزادی سیاسی مبتنی بر حسادت است نه اعتماد، و این حسادت است که توسل به قانون اساسی را تجویز می‌کند تا

کسانی را که ناگزیر از واگذاری قدرت به آنان هستیم، محدود و مقید سازد... به همین دلیل، قانون اساسی ما محدودیت‌هایی را وضع کرده است تا اعتماد ما به صاحبان قدرت افزایش یابد... سخن گفتن از اعتماد به انسان بس است بلکه باید او را با نهایت بدبینی در زنجیرهای قانون اساسی نگاه داشت» (زولر، ۱۳۹۶: ۱۵۳).

منشأ این بدبینی، ترس بود. آمریکایی‌ها از ظهور تیرانی هراس فراوان داشتند؛ به‌طوری‌که سایه جرج سوم^۱ همواره بر فراز نهادهای آمریکایی وجود داشته و همچنان نیز وجود دارد. بدگمانی نسبت به قدرت و نگرانی از ظهور استبداد فردی، به‌ویژه در قوه مجریه، هرگز در ایالات متحده به‌سان اروپا، درک و فهم نشود (زولر، ۱۳۹۶: ۱۸۹).

بدین ترتیب، توان قوه مؤسس آمریکایی بیش از هر چیز صرف تدارک الزاماتی برای محدود کردن قدرت شد. تفکیک قوای آمریکایی، نظام نظارت و تعادل، شکل خاص انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا، آزادی حمل سلاح و ... همگی از هراس آمریکایی‌ها از دیکتاتوری و سوءظن آن‌ها به نهاد قدرت نشأت می‌گیرند. حس ترس، بدین‌سان، نقشی مثبت در نظام حقوق اساسی آمریکا ایفا کرد و به‌صورت حزم و احتیاط، با هدف مهار خودسری، ظهور و بروز یافت. حس ترس همواره بر سیاست آمریکایی تأثیرگذار بوده است. پیتر اشترنز معتقد بود احساس ترس، احساس اصلی بیان خود و معناسازی در سیاست معاصر آمریکا است. به زعم وی، ترس احساس مسلط مدرن و ابزار اصلی دستکاری افکار عمومی و تصمیم‌گیری‌های مهم است. او الگوی جامعه‌پذیری جدید را بررسی می‌کند و نشان می‌دهد که در فرایند جامعه‌پذیری پس از جنگ جهانی دوم، به‌جای مواجهه با ترس، از آن اجتناب شده است (کیان‌پور، ۱۳۹۶: ۱۷). ازاین‌رو، نوعی سیاست‌ورزی در ارتباط با حس ترس شکل گرفته است که آثار قابل‌ملاحظه‌ای بر حقوق و آزادی‌های اساسی دارد.

۲-۱-۳- نمونه کنترل خشونت

حس ترس در الگوی فرانسوی نیز نقش ایفا کرد، اما به‌گونه‌ای متفاوت. جمهوری فرانسه در سراسر قرن نوزدهم، متأثر از ترومای ترور بود. تنش‌ها و آشفتگی‌های ناشی از انقلاب کبیر، هجمه و مداخله خارجی و شکاف‌های عمیق میان طبقات اجتماعی دل‌بسته رژیم کهن و تحول‌خواهان، به وقایع اندوه‌باری انجامید که نمونه بارز آن، کشتارهای سال دوم انقلاب بود. این تجربه‌ها برای الگوی فرانسوی راهی جز اقتدار باقی نمی‌گذاشت. بدین‌ترتیب، در فرانسه، حفظ نظم نقطه آغاز تأمین نفع عمومی تلقی شد و در منظومه حقوق اساسی فرانسه جای گرفت؛ اما به‌تدریج از پایان قرن نوزدهم، این مفهوم به حوزه‌های دیگری نیز تسری یافت و به مفهومی بسیار موسع از نظم اجتماعی تحول پیدا کرد (زولر، ۱۳۹۶: ۲۳۶). بنابراین، مدل فرانسوی نیز در واکنش به وقایع و آب‌سخورهای تاریخی از همان آغاز مدلی احساسی بود.

نباید از نظر دور داشت که اندیشه سیاسی در فرانسه متأثر از روسو بود. از منظر موضوع این مقاله، روسو خود از پیشگامان تحلیل احساسات آدمی و کاربست آن در تئوری‌های سیاسی و حقوقی است. او معتقد بود که سیاستمداران، مردم را تحقیر می‌کنند و فیلسوفان نیز انسان را موجودی موذی و بدجنس معرفی می‌کنند؛ زیرا قادر به درک رنج و محنت توده‌ها نیستند. همان‌گونه که انسان‌ها از رنج حیوانات متأثر نمی‌شوند، گروه‌های مذکور نیز به دلیل خودبرتربینی، قادر به همذات‌پنداری با توده مردم نیستند. روسو دریافته بود که درک حقیقی مصائب و مسائل انسان‌ها نیازمند قوه تخیل است؛ امری که طبقه اشراف فرانسه و حتی فیلسوفان و متفکران نخبه‌گرا فاقد آن بودند. به همین دلیل، طبقات زیرین جامعه که نمایانگر حقیقت نوع بشر هستند، طرد و تحقیر می‌شوند: «توده ملت است که نوع بشر را تشکیل می‌دهد... طبقاتی که افراد بیشتری را در بر دارد، بیشتر قابل احترام می‌باشند. توده ملت همان‌طور که هست خود را نشان می‌دهد و زیاد دوست‌داشتنی نیست ولی طبقه ممتاز اگر ظاهر خود را نیاراید و خود را همان‌طور که

۱. پادشاه بریتانیا در زمان جنگ استقلال آمریکا.

هست نشان دهد، تنفر همگان را بر می‌انگیزد» (روسو، ۱۳۶۶: ۳۰۳).

روسو، به‌عنوان یک رماتیک تمام‌عیار، فضیلت شهروندانه را بدین‌گونه تعریف می‌کند: «قدرتی که آبخشور آن نوعی خشم و بغض اخلاقی است؛ خشم و بغضی که جان فرد را گلوله آتش کرده و اراده‌اش را به ایستادن و جنگیدن تشحیذ می‌کند. فضیلت شهروندانه نوعی ارزیابی عقلانی نیست بلکه یک هیجان است» (ویرولی، ۱۴۰۰: ۲۹۸). بنابراین، حق‌مداری احساسی و عاطفی اساس رویکرد فرانسوی است. شهروندان همواره به سائقه خشم و بغض خود، عاملیت و آزادی خویش را طلب می‌کنند. در مقابل، پادشاه خودکامه ترسو است؛ زیرا دغدغه هیچ‌کس و هیچ‌چیز، جز خود را ندارد (نوسبام، ۱۳۹۹: ۶۳). ترس در این زمینه اجتماعی، مهم‌ترین مانع همدلی و تحقق خیر مشترک است. ترس خودکامه، دشمن بزرگ عشق شهروندانه است. حاکم مستبد از دوست داشتن کشور و مردمش محروم است (روسو، ۱۳۸۸: ۶۱)؛ بنابراین امر مشترکی با آن‌ها ندارد. از اینجا بنیان‌های عاطفی قرارداد اجتماعی روشن می‌گردد. شهروند به‌واسطه گذر از وضع طبیعی است که احساسات گسترده انسانی و اخلاقی می‌یابد و حس وظیفه‌مندی را جایگزین هواهای درونی می‌کند. بدین‌سان، به‌واسطه قرارداد اجتماعی، اراده عمومی است که جامعه را بر اساس هدف غایی آن، یعنی خیر عمومی، هدایت می‌کند (روسو، ۱۳۸۸: ۱۳۹). از نظر روسو، این امکان وجود دارد که وطن‌پرستی با ملایمت و نرمی و عشق به بشریت توأم گردد؛ اما این امکان نیز وجود دارد که برای برآوردن منافع جمهوری، خشونت و قساوت را اقتضا کند (ویرولی، ۱۴۰۰: ۲۹۹). اکنون می‌توان دریافت که چرا دولت فرانسوی، آن‌گونه که زولر تأکید دارد، برخلاف الگوی آمریکایی، غایب است و توان خود را برای تحقق قرارداد اجتماعی به کار می‌گیرد (زولر، ۱۳۹۶: ۲۳۷).

تجربه انقلاب و دوران ترور در فرانسه، برخی از جلوه‌های اندیشه روسویی را صیقل داد و در مجموع، موجب تفوق اندیشه سیاسی پرهیز از خشونت، در هر شکلی شد^۱ (مور، ۱۳۰۷: ۹۴). با این حال، تهور و ناشکیبی، به‌عنوان خصایص جامعه مدنی فرانسه باقی ماند و در مقابل، حفظ نظم عمومی (حتی با چاشنی شدت عمل) به‌عنوان یکی از وظایف اصلی دولت برشمرده شد. همان‌طور که نویسنده نشریه پرودوم، در واکنش به استفاده لویی شانزدهم از حق وتوی خود در برابر مجلس شورای ملی گفته بود: «اگر قانون اساسی به شاه حق وتو اعطا می‌کند، اعلامیه حقوق نیز به ملت حق قیام در برابر ظلم و ستم را می‌دهد» (زولر، ۱۳۹۶: ۲۲۹). به نظر می‌رسد این موازنه همچنان در سنت فرانسوی برقرار است. در مجموع، جمهوری فرانسه منبعث از احساساتی ایجابی‌ای بود که بر انسجام و پیوند اجتماعی می‌افزودند و همبستگی و هم‌آمیزی^۲ را پدید می‌آوردند.

۳-۱-۳- نمونه گریز از ترس و آرمان قانون-پناهگاه

ترس‌های ملی ایرانیان نیز در قوانین اساسی آن‌ها انعکاس یافته و فهم ایشان از حقوق اساسی را تحت تأثیر قرار داده است. منشأ این احساسات را باید در تاریخ حقوق ایران جست‌وجو کرد (صالحی و توانا، ۲۰۲۶: ۲۸۷).

جامعه کهن ایران، جامعه‌ای فاقد حقوق نبود و افراد، بسته به موقعیت خود در جامعه، از حقوق معینی برخوردار بودند. دهقانان از حقوق دهنودی برخوردار بودند و از حقوقی چون سکونت در روستا، سهم‌بری از محصول، حق نسق، حق ریشه، حق تصمیم‌گیری در بنه‌ها و شوراهای آبیاری و دیگر حقوق مشابه بهره‌مند می‌شدند. با این حال، این وضعیت به دلایل گوناگون، ناپایدار و شکننده بود. قهر طبیعت، خطر خشکسالی و تهدید دائمی اقوام چادرنشین، دو عامل اساسی ناپایداری در جامعه کهن ایران بودند (خسروی، ۱۳۵۸: ۵۷).

۱ در جمهوری دوم مجازات اعدام برای محکومین سیاسی لغو شد.

ایران در آستانه مشروطیت با مسائل عدیده‌ای مواجه بود: فشار و استثمار بی حدوحصر دهقانان، ورشکستگی صنعتگران در نتیجه گشایش مسیر تجاری جنوب آفریقا، توسعه‌طلبی استعماری، صدور کالاهای صنعتی غرب (بهار، ۱۳۸۴: ۵۷)، قحطی‌های متناوب و شیوع مرگ‌میر. در فاصله سال‌های ۱۸۶۰ تا ۱۹۰۴، وقوع قحطی، شیوع بیماری‌ها و شورش‌های شهری و روستایی، وقایعی عادی بودند: «در سال‌های ۱۸۶۰، ۱۸۶۱، ۱۸۶۹، ۱۸۷۲، ۱۸۷۹، ۱۸۸۰ وقوع قحطی سبب شد ۱۰ درصد از سکنه ایران تلف شوند» (ایوانف، ۱۳۴۶: ۴۳). تحصیل مالیات‌های بی‌قاعده و خانمان‌برانداز، اعمال انواع مجازات‌های بدنی خشن و قساوت‌آمیز و متعاقب آن، فرار روستاییان از ده، از جمله اتفاقات پرتکرار آن دوران بودند (فشاهی، ۱۳۹۵: ۵۲). بنابراین، ترس از ستم و خودسری، آزار و اذیت، تعقیب و شکنجه همواره وجود داشت. تمثیل‌های رایجی مانند «خانه‌خراب شدن»، «به خاک سیاه نشستن»، «زمین خوردن» و «خاک جایی را به توبره کشیدن»، و نیز انبوهی از استعاره‌های مفهومی^۱ دیگر، بازنماینده تحقیرشدگی، بی‌پناهی و ترس‌خوردگی‌اند. ترس‌های ملی ایرانیان در طلیعه مشروطیت، در قالب قانون‌خواهی، ظهور و بروز یافت و قانون، به‌مثابه پاسخی به این ترس‌ها و نیازها و به‌عنوان تکیه‌گاه و مأمنی برای تحقیرشدگان و بی‌پناهان فهمیده شد.

با این وصف، می‌توان ریشه‌های رتوریک قانون‌خواهی در ایران را به قرن‌ها پیش از مشروطه بازگرداند. بخش اعظم شعر کهن فارسی واجد ارزش اجتماعی است و حس و دریافت شاعر از تباهی‌های جامعه را بازتاب می‌دهد. همچنین، شعر کهن فارسی دارای نمونه‌های درخشانی از شعر سیاسی است که در آن‌ها سراینده با آگاهی کامل از تحولات تاریخی و شرایط زمانه خویش، شعر می‌سراید. آثار حافظ، ناصر خسرو، فردوسی و بعضی اشعار انوری و سنایی از نمونه‌های برجسته شعر سیاسی هستند (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۲۶۳). این ادبیات، بازتاب‌دهنده آرمان‌ها، معیارها، آرزوها و ارزش‌های جامعه ایرانی است و دریافت احساسی جامعه ایرانی از تحولات سیاسی را تا حد زیادی پیش‌بینی‌پذیر می‌کند. اندک تأملی در ادبیات مذکور نشان می‌دهد جست‌وجوی پناه و امان، برای رهایی از شرور و آفات زمانه، یکی از مضامین اصلی این‌گونه شعر است. با چنین وصفی، خیال جمعی ایرانیان همواره در جست‌وجوی پناهی امن برای رهایی از ترس و تحقیر بوده است.

قانون، به‌مثابه پناهگاه، به‌عنوان یکی از روایت‌های سیاست مدرن ایران، قابل شناسایی است و غلبه بر ترس و تحقیر را می‌توان یکی از کلیدهای فهم محتوای حقوق اساسی ایران دانست. از این منظر، پیدایش استعاره «قانون مادر» برای قانون اساسی را می‌توان با سودای دیرینه آسودگی در پناهی امن و امان مرتبط دانست.

باین‌حال، وقایع سیاسی پسامشروطه با چنین توقعات و تصوراتی سازگار نبود. مداخله خارجی و فساد فراگیر کارگزاران، نخستین ضربه‌ها را بر نگرش به قانون، به‌مثابه پناهگاه وارد کرد. تشکیل «کمیته مجازات»^۲، گسترش خشونت و هرج‌ومرج نشان داد که قانون، از حیث عاطفی، قادر به ایفای نقش تسکینی و ترمیمی خود نیست. یکی از کارکردهای مهم قانون، برداشتن بار انتقام از دوش مردم و معطوف کردن خشم و کین‌ورزی به مطالبه عدالت و کوشش برای تحقق آن در جامعه‌ای برخوردار از حقوق است. بزرگ‌ترین تغییری که قانون می‌تواند ایجاد کند، گشودن راهی برای مردم است تا بدون درگیر شدن در روندهای فرسایشی خشم و انتقام، از یکدیگر مراقبت کنند (نوسبام: ۱۵). بالاگرفتن ایده انتقام‌جویی نشان می‌داد که جامعه در مسیر دستیابی به قانون‌مندی و التیام زخم‌های به‌جامانده از دوره استبداد قرار ندارد. در این‌جا نیز مراجعه به شعر مشروطه، به‌منظور فهم احساسات اجتماعی آن عصر و آثار آن، راه‌گشاست.

1 Conceptual metaphor

۲ انجمنی که در سال‌های ۱۲۹۵ تا ۱۲۹۶ ه.ش اقدام به ترور افرادی کرد که ایادی بیگانه می‌دانست.

مضمون کین‌خواهی و انتقام در برجسته‌ترین نمونه‌های شعر آن دوران قابل مشاهده است.^۱ از این منظر، منظومه «ایدئال مرد دهقان» از سروده‌های میرزاده عشقی، از قابل‌تأمل‌ترین نمونه‌هاست که به‌وضوح، نفرت و میل به انتقام از کارگزاران فاسد را بازنمایی می‌کند. عشقی در «تابلوی سوم» این منظومه که روایتگر زوال آرمان‌های مشروطیت است، تصویری آخرالزمانی ترسیم می‌کند:

چه خوب روزی آن روز، روز کشتار است گر آن زمان برسد، مرده‌شوی بسیار است
حواله همه این رجال، بر دار است برای خائن، چوب و طناب در کار است
سزای جمله شود داده از یسار و یمین
تمام مملکت آن روز زیر و رو گردد که قهر ملت با ظلم روبه‌رو گردد
به خائنین زمین، آسمان عدو گردد زمان کشتن افواج مرده‌شو گردد
بسیط خاک ز خون پلیدشان رنگین
وزیر عدلیه‌ها، بر فراز دار روند رئیس نظمیه‌ها، سوی آن دیار روند
کفیل مالیه‌ها، زنده در مزار روند وزیر خارجه‌ها، از جهان کنار روند
که تا نماند از ایشان نشان، به روی زمین
بساط بی‌شرفی، ز آن سپس خورد بر هم رسد به کیفر خود، نیز قاتل مریم
سپس چو گشت خریدار مرده شویان کم دگر نماند در این ملک از این قبیل آدم
همی شود دگر ایران زمین، بهشت برین

عشقی شاعر، با سروده‌ها و مرگ تراژیکش، روایتگر جامعه‌ای به کلی نومید از عدالت قانونی، بیگانه و بی‌بهره از مأمون و مأوا است. وقایع دوران رضاشاه و «نوسازی آمرانه» نیز به غریبگی و بیگانگی جامعه با حقوق و سیاست جدید دامن زد و از منظر تحلیل احساسات، توجه جامعه را از سازوکارهای مهار قدرت دور و به سازوکارهای تقویت پیوند و همبستگی جلب کرد. این مفهوم و آثار آن، از منظر حقوق اساسی، در گفتار بعد مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۳-۲- ترس منفی

سیاست ترس، عنوانی است که برای سوءاستفاده قدرت سیاسی از وحشت و هراس شهروندان به کار می‌رود. سیاست ترس به معنای ترس حاکم و فرافکنی آن از طریق دهشت‌افکنی در میان شهروندان است. از آنجا که ترس، به لحاظ ژنتیکی، مقدم بر سایر احساسات بوده و در عمق همه آن‌ها جریان دارد، افراد را وادار می‌کند به‌صورت داوطلبانه از حقوق و آزادی‌های خود صرف‌نظر کرده و نسبت به سایر احساسات، پیوندها و علایق در زندگی اجتماعی بی‌تفاوت شوند. چنان‌که نوسبام تأکید دارد، ترس دشمن عشق است و روابط دوسویه را به‌تدریج فرسوده و نابود می‌کند و همه هم‌وغم افراد نسبت به دیگران را، ولو اینکه دغدغه‌ای عمیق و ریشه‌دار باشد، از میان می‌برد (نوسبام، ۱۳۹۹: ۶۲). جولیا کریستوا معتقد بود موضوع ترس می‌تواند تصمیم‌گیری را هدف قرار دهد، یعنی ترس خود را به شکل پرهیز از انتخاب نشان می‌دهد. از این رو، ترس به شکل نوعی فلج ذهنی، امکان استدلال مستقل را از فرد سلب می‌کند (شاو، ۲۰۲۰: ۶۱). این وضعیت از منظر حقوق اساسی، خود را به‌صورت انفعال در برابر تخدیش برخی حقوق بنیادین، به بهانه وجود

۱. از نمونه‌های قابل رجوع دیگر می‌توان به قصیده دماوندیه ملک‌الشعراى بهار، غزلیات فرخی یزدی به‌ویژه: «باز گویم این سخن را گرچه گویم بارها» و «خیزید ز بیدادگران داد بگریید» و «ز انقلابی سخت جاری سیل خون باید نمود»، عارف قزوینی: «دارم امید شود دار مجازات به پا» اشاره کرد.

تهدیدهای متعدد امنیتی، تروریسم، مسائل زیست‌محیطی، بهداشتی، خطر جنگ‌های جهانی و ... نشان می‌دهد. از منظری دیگر، جودیت اشکالار مدافع نظریه‌ای است که آن را «لیبرالیسم ترس» نامیده است. دیدگاهی که هدفی مثبت را در چشم‌انداز قرار نمی‌دهد؛ بدین معنا که همه باید برای رسیدن به آن بکوشند، بلکه دورنمایی منفی عرضه می‌کند که همه باید تلاش کنند از آن برکنار بمانند. ترس می‌تواند تأثیری یکپارچه‌کننده داشته باشد؛ ترس می‌تواند حس یگانگی و وحدتی را که از عصر فردگرایی از دست رفته، دوباره بازگرداند. از دید اشکالار، ترس سیستماتیک همان چیزی است که آزادی سیاسی را مقدور می‌سازد. ترس می‌تواند منشأ همدلی و احساس یگانگی باشد؛ برای همین، شاید به نظر برسد که حفظ ترس، پیش‌شرط لازم برای حفظ یک مجموعه است. فکر وجود چیزی دهشتناک در بیرون، جامعه را به مثابه یک واحد به هم پیوسته نگاه می‌دارد. ترس از ترس، تأثیری وحدت‌بخش بر یک گروه دارد اما در عین حال می‌تواند به خصومت با گروه‌های دیگر دامن بزند (اسوندسن، ۱۳۹۳: ۴۱۲).

بنابراین، در مدل آمریکایی، حس بنیادین ترس متأثر از ویژگی‌های تاریخی و اجتماعی جامعه آمریکا، نقشی کلیدی در بافت نهادی و سیاسی آن کشور ایفا نمود. دغدغه دائمی کنترل قدرت و ترس از خودسری اکثریت، همچنین تفوق و سلطه نظام ارزشی و فرهنگی آنان، در تار و پود نظام آمریکایی به چشم می‌خورد.

۴- مهر

احساسات پیونددهنده همواره نقش تعیین‌کننده در تکوین نظام‌های سیاسی و حقوقی داشته‌اند. این دسته از احساسات، با ایفای نقشی ایجابی، بر کیفیت شکل‌گیری نظام‌های سیاسی و حقوقی و محتوای آن‌ها اثرگذار بوده‌اند. عدالت، به عنوان یکی از مهم‌ترین مفاهیم حقوقی و سیاسی، بیش از آنکه مابه‌ازایی از پیش تعیین‌شده داشته باشد، پاسخی احساسی به جهانی است که با خواسته‌ها و انتظارات انسان فاصله دارد (شاو، ۲۰۲۰: ۱۱۸). پیوند عدالت با احساسات را می‌توان در کهن‌ترین نمادسازی‌های بشر نیز مشاهده کرد. واژه یونانی «دیکایوسیس»^۱ به معنای عدالت، با درستی اخلاقی و درست عمل کردن مرتبط است و در اسطوره‌های یونانی، پایه و اساس قدرت کیهانی به شمار می‌آید (ورنان، ۱۳۹۷: ۲۱۷). در اسطوره‌های ایرانی نیز یکی از کارویژه‌های ایزد مهر، داور و پاسداری از پیمان‌هاست. در جهان معاصر، دستیابی به عدالت همواره یکی از اهداف حکومت قانون بوده است. اما فهم و تعریف عدالت، به رغم بداهت آن، همواره دشوار و محل نزاع بوده است؛ زیرا بیش از آنکه با امری متعین روبه‌رو باشیم، با امری شهودی مواجهیم؛ مجموعه‌ای از احساسات پیچیده که با دلسوزی، هم‌ذات‌پنداری، قرار دادن خود به جای دیگری و احترام به تفاوت‌ها قرابت دارد (شاو، ۲۰۲۰: ۱۱۷). مراد از «احساسات پیونددهنده»، همین دسته از احساسات است. عواطفی که به سائقه آن‌ها، فرد را در پیوند با دیگران قرار داده و او را واجد پیکره و روحی جمعی می‌سازد. این احساسات، نوعاً از ترس و سایر احساسات سلبی و امتناعی پیچیده‌ترند و در این‌جا، به دلیل تداعی معنایی واژه «مهر» در زبان فارسی، ذیل این مفهوم تحلیل شده‌اند.

نوسام معتقد بود اگرچه ظرفیت نوع‌دوستی، شفقت و احساس یگانگی، به طور تاریخی، در همه جوامع انسانی وجود داشته است اما این احساسات غالباً با وابستگی گروهی قرین بوده و به دایره مشخصی از افراد محدود می‌شده‌اند. از این رو، جوامع انسانی نیازمند گسترش قوه تخیل و بازسازی تصور خود از «دیگری»، فارغ از تعلقات گروهی و احساسات پیشینی هستند. از منظر وی، در چنین موقعیتی است که «عشق» به عنوان یکی از مؤلفه‌های عدالت مطرح می‌شود، بعدی سیاسی و حقوقی می‌یابد و به کمک آن می‌توان احساسات شریف انسانی را از ریشه‌های باریک آن‌ها گسترش داد و به مناسبات اجتماعی و حقوقی پیوند زد (شاو، ۲۰۲۰: ۱۲۷).

قوانین اساسی همواره به منظور حراست از هم‌بستگی، پیوستگی و هم‌آمیزی ملت‌ها، رویکردهای معینی اتخاذ می‌کنند. قوانین

اساسی منبعث از انقلاب، در فضای همدلی، هم‌بستگی و خوش‌بینی شکل می‌گیرند و آثار چنین احساساتی در این قوانین مشهود است؛ به‌طوری‌که بر تعهد عاطفی و فکری همه اعضای جامعه نسبت به یکدیگر تأکید می‌شود. از این‌جا، مفاهیمی احساسی مانند عشق، شفقت و برادری، به قوانین اساسی راه می‌یابند و منشا آثار حقوقی می‌شوند. از منظر حقوق اساسی، این موضوع می‌تواند منشا آثار مثبت یا منفی باشد. آثار این رویکرد در قوانین اساسی کشورهای مورد بررسی این مقاله، در ادامه بررسی خواهد شد.

۴-۱- مهر مثبت

۴-۱-۱- نمونه توازن مهر و منفعت

جامعه آمریکا از آغاز، جامعه‌ای ناهمگون و فاقد وحدت و انسجام فرهنگی، قومی و مذهبی بود. هویت آمریکایی از دل جنگ‌های استقلال زاده شد و با قانون اساسی، تعهد به جمهوری و وفاداری و تبعیت سیاسی قوام یافت. به تعبیر مایکل والزر، یگانه تعهدی که با کثرت‌گرایی جامعه آمریکایی سازگار است، تعهد به جمهوری است و این، خود، نوعی وفاداری و تعهد سیاسی است. این تعهد، با سیاستی تحقق می‌یابد که ویژگی آن، مشارکت در تصمیم‌گیری و تقویت شهروندی، بدون تعرض به زندگی خصوصی و ارزش‌های لیبرال یا خیال‌پردازی درباره تجدید حیات مذهبی یا فرهنگی است (ویرولی، ۱۴۰۰: ۶۷۹).

وجه سیاسی هویت آمریکایی سبب می‌شد آمریکایی‌ها پیوند و انسجام اجتماعی خود را نه در تاریخ، سنت‌های کهن و خاطرات مشترک، یا به تعبیر جان اچ. شار، در «گورهای پدر جدها و مادر جدایمان»، بلکه در سیاست مشارکتی و رویای آمریکایی مبتنی بر خوشبختی و شادکامی فردی جست‌وجو کنند. این امر مستلزم بنیان نهادن گونه‌ای دیگر از عشق بود؛ عشقی که کارویژه‌ای سیاسی داشت و با نفع شخصی و غرور در تلازم بود (ویرولی، ۱۴۰۰: ۶۸۸).

وطن‌پرستی آمریکایی بر اجرای قانون و به‌کارگیری حقوق سیاسی استوار است و در نهایت با نفع شخصی درهم می‌آمیزد. به گفته توکویل، مشارکت مستقیم در حیات عمومی، تنها راه باقی‌مانده برای آن است که شهروند احساس کند بخشی از جمهوری است و روحیه شهروندی، حاصل اعمال و بهره‌گیری از حقوق سیاسی است (ویرولی، ۱۴۰۰: ۶۹۱). عشق آمریکایی در واقع نوعی عشق به شیوه زندگی آمریکایی است. برای واکنش‌های پرشور و احساس آمریکایی‌ها در دفاع از این شیوه زندگی و طرد عوامل تهدیدکننده، نمونه‌های فراوانی وجود دارد. مواجهه با تخطی‌ها و تعدی‌های نیکسون، کلینتون و ترامپ نسبت به ارزش‌های آمریکایی، از جمله نمونه‌های این رویکرد است. شیوه زندگی آمریکایی، تعهدی نسبت به آرمان‌های معین و دفاعی پرشور از آن‌ها در برابر عوامل تهدیدکننده را اقتضا می‌کند.

با این وصف، حفظ همبستگی جامعه آمریکا در گرو طراحی سازوکاری سیاسی برای تضمین مشارکت همگان در اداره امور بود. از این منظر، تمسک به سازوکار اکثریت عددی به‌عنوان تنها راه‌حل اختلاف، نمی‌توانست تأمین‌کننده اهداف قوه مؤسس آمریکایی باشد؛ از این‌رو، شیوه‌های گوناگونی برای نزدیک کردن دیدگاه‌های اکثریت و اقلیت پیش‌بینی شد.

این موضوع، وجوه دیگری نیز داشت؛ تعریف آمریکایی از نفع عمومی، که آن را حاصل جمع تک‌تک منافع فردی می‌دانست، در عمل به‌صورت اجتناب از اختلاف بروز یافت. مهم‌ترین نمونه در این زمینه، رویکرد قوه مؤسس آمریکایی در قبال نهاد برده‌داری بود. قانون اساسی در قبال نهاد برده‌داری موضع‌گیری صریحی نکرد و در عمل، آن را حفظ کرد. این فرافکنی سبب شد لغو برده‌داری و رفع تبعیض علیه سیاهان، با وجود بدهاقت آن، سال‌ها و با پرداخت هزینه‌های گزاف به تعویق بیفتد. درحالی‌که در رویکرد آمریکایی، همان‌گونه که در گفتار پیشین اشاره شد، بدبینی و مهار قدرت جایگاه مسلطی داشت، برای حفظ پیوندهای اجتماعی، برخی مسائل اختلافی مسکوت گذاشته شد؛ با این حال، هویت آمریکایی و الگوی شادکامی آن، به‌عنوان عنصر معنوی سیاست مدرن آمریکا حفظ شد.

۴-۱-۲- نمونه مهر، پیوند و هم‌آمیزی

در فرانسه، عناصر یکپارچه‌ساز از اهمیت بسیار زیادی برخوردار بودند. در سنت فرانسوی، دولت پادشاهی، دولتی پدیده تلقی می‌شد و همین وجه پدیده، راز کلیت جامعه فرانسوی به شمار می‌آمد. در رژیم کهن، دولت با وجود برخورداری از رویکردی پدیده، به دلیل فقدان ابزار و سازوکارهای لازم برای ایفای کارکرد پدیده خود، توان عبور از مسائل موجود را نداشت. در فرانسه، برخلاف دیگر موناشری‌های اروپای قاره‌ای مانند آلمان، دولت پلیسی شکل نگرفته بود و دولت برای انجام وظایف پدیده خود، جامعه و حقوق ناشی از آن را در برابر خویش می‌دید. انقلاب، با تخریب همه نهادها و ساختارهای جامعه کهن، فضایی بکر پدید آورد؛ اما نتوانست الگویی از دولت را که متناسب با جامعه مدنی جدید باشد، ایجاد کند. با ظهور ناپلئون، دولت جدیدی شکل گرفت که برای بازسازی کامل جامعه فرانسوی، اداره منسجم و عقلانی دولتی اقتدارگرا و متمرکز را در اولویت قرار داد (زولر، ۱۳۹۶: ۲۳۸).

از منظر این مقاله، کارکرد دولت متمرکز فرانسوی بر تأکید بر پیوندهای اجتماعی و حفظ کلیت و شمولیت جمهوری استوار بود. انقلاب فرانسه که با آرمان‌های آزادی و برابری آغاز شده بود، منشأ نفع عمومی را در پیوند اجتماعی و کار و کوشش همگانی جست‌وجو کرد. بدین ترتیب، ملت فرانسه همواره بر بنیادهای انقلابی خود متکی ماند. وحدت، یکپارچگی و همبستگی و مبانی آن‌ها، از مهم‌ترین دغدغه‌های انقلابیون به شمار می‌آمد. انقلاب فرانسه از آزادی و برابری آغاز می‌شد؛ مفاهیمی انتزاعی که ملت انقلابی را ناگزیر می‌ساخت برای دوام و بقای خود، برنامه‌ای جمعی تدارک ببیند. این برنامه، تحقق خوشبختی همگان بود؛ اصلی که در اعلامیه حقوق بشر و شهروند ۱۷۸۹ بر آن تأکید شد. الگوی آمریکایی، پیگیری خوشبختی را - که در اعلامیه استقلال ۱۷۷۶ هدفی اساسی تلقی شده بود - برنامه‌ای فردی می‌دانست؛ همان چیزی که بعدها با عنوان «رویای آمریکایی» شناخته شد. اما الگوی فرانسوی، خوشبختی را برنامه‌ای جمعی می‌دانست که تحقق آن در گرو وحدت بود. ملت، در جست‌وجوی دائمی وحدت، هر عامل انشعاب را از خود می‌رانند؛ چنان‌که تصویب قانون جدایی کلیسا از دولت در سال ۱۹۰۵ نمونه‌ای از این رویکرد بود. این ارزش در اندیشه‌های سوسیالیستی، شعار «برادری» در انقلاب ۱۸۴۸، تجربه دو جنگ جهانی، همبستگی برای آزادی کشور، انعکاس آن در قانون اساسی ۱۹۴۶ و تکرار آن در قانون اساسی ۱۹۵۸ نمود یافت؛ تا از آن پس، جمهوری فرانسه «غیرقابل تجزیه، لائیک، دموکراتیک و سوسیال» تعریف شود (زولر، ۱۳۹۶: ۲۰۸).

انقلاب فرانسه، از حیث احساسی، زخم‌های عمیقی بر پیکره جامعه بر جای گذاشت؛ زخم‌هایی که از آن‌ها به‌عنوان یکی از مهم‌ترین عوامل بی‌ثباتی نهادهای سیاسی این کشور یاد می‌شود (مور، ۱۳۹۷: ۹۷). انقلاب، تغییرات مهمی در جامعه فرانسه پدید آورد که در نهایت به توسعه دموکراسی پارلمانی انجامید. انقلاب، مجموعه امتیازات درهم‌تنیده اشرافیت، یعنی نهاد سلطنت و طبقه اشراف زمین‌دار و حقوق تیول‌داری را هدف قرار داد و با تضعیف آن‌ها، حمایت از مالکیت خصوصی و برابری افراد در برابر قانون را دنبال کرد. فروپاشی قدرت سیاسی اشراف زمین‌دار، مهم‌ترین تحول در روند نوسازی جامعه فرانسه به شمار می‌آید. انقلاب با برانداختن این طبقه، پایگاه آتی فاشیسم اروپایی در فرانسه را از میان برد و از ظهور فاشیسم در این کشور جلوگیری کرد. همچنین با ایجاد پیوند میان بورژوازی، پابرهنگان شهری، دستگاه اداری و طبقه دهقان، پایگاه طبقاتی جنبش‌های کمونیستی را در جمهوری فرانسه مستحیل ساخت (مور، ۱۳۹۷: ۹۹).

۴-۱-۳- نمونه غریبه‌زدایی و آشناسازی

دهه ۱۳۲۰ عرصه ظهور «همگان بدیل»^۱ در برابر «حوزه همگانی ملی»^۲ بود (توکلی طرقة، ۱۳۷۹: ۸۰). زوال آرمان‌های مشروطیت،

1 counter public

2 national public sphere

شکست و ناکامی، و ظهور جهان‌های فکری متعارض، سبب شد «حوزه همگانی ملی» - که قرار بود عرصه گفت‌وگو، برخورد آرا و زایش هویت جدید ایرانیان باشد - با بحران مواجه شد. بحث درباره قلمرو این حوزه و جایگاه زیست‌جهان‌های متعارض در آن، به شکل‌گیری مفاهیم و تعاریف جدیدی انجامید.

کوشش برای تقویت عناصر آشنا و هم‌بسته‌ساز و نیز زدودن «غریبه‌ها»، به شکل‌گیری بدیلی با عنوان «ملت مسلمان ایران» انجامید (توکلی طرکه، ۱۳۷۹: ۸۰). این مفهوم، به‌طور مشخص، واجد بار عاطفی نیرومندی بود که پیوندی عمیق، میان طیف وسیعی از مردم ایران برقرار می‌کرد و آن‌ها را در تقابل با عناصر بیگانه و غریبه، حفظ و حمایت می‌نمود. گفتار سیاسی، متناسب با فضای انقلابی و سیطره عنصر معنوی یادشده، معنایی «خودمانی» و «صمیمی» می‌یافت و به‌سرعت از سوی توده‌ها پذیرفته و جذب می‌شد. بدین‌ترتیب، احساسات پیونددهنده به میانجی مفاهیم و استعاره‌های دینی، نیروی سیاسی عظیمی آفرید، که در پیروزی انقلاب متبلور شد.

نگرش مسیحایی به سیاست، یکی از وجوه تاریخی سیاست ایرانی دانسته شده است (اباذری، ۱۳۸۷: ۱۲). سیاست مسیحایی، متأثر از ایده «انسان کامل» در عرفان ایرانی، نویدبخش ظهور آینده‌ای آرمانی و سامان‌یافته، علی‌رغم وضعیت نامطلوب زمان حال بود. سیاست مدرن در ایران، عرصه ظهور سیاست مسیحایی نیز بود (توکلی طرکه، ۱۳۷۹: ۸۰). در واقع، تلاش برای عینیت بخشیدن به سیاست مسیحایی با نوعی خوش‌بینی و ساده‌نگاری همراه بود که بازتاب آن را می‌توان در قانون اساسی برآمده از انقلاب مشاهده کرد.

دغدغه مهر و پیوند، از یک‌سو، و مرزبندی و کین‌خواهی از سوی دیگر، در ادبیات سیاسی و حقوقی پس از انقلاب اسلامی، به‌ویژه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، به‌روشنی مشهود است. تأکید بر عناصری چون عقیده، برادری، پیوند اجتماعی، وحدت، مهر، دستگیری و حمایت‌گری در جای‌جای قانون اساسی به چشم می‌خورد. از این‌رو، احساسات پیونددهنده را باید یکی از مؤلفه‌های محتوایی حقوق اساسی ایران دانست.

اگر چه تکیه بر عنصر ذهنی عقیده، به‌منظور استوار ساختن همبستگی اجتماعی، موجب دوگانگی‌ها و کژکارکردهایی در نظام حقوقی ایران شده است (واعظی، ۱۳۹۴)، به‌گونه‌ای که شناسایی «دیگری» در قانون اساسی هیچ‌گاه به‌طور کامل و بی‌قیدوشرط صورت نمی‌گیرد. اصول ۱۲، ۱۳ و ۱۴ قانون اساسی، نگاهی محدود و مبتنی بر رویکردی حمایتی به اقلیت‌های مذهبی ارائه می‌کنند (صالحی، هادی و توانا، ۱۴۰۲: ۱۰۹).

باین‌حال، نقش پررنگ عناصر احساسی پیونددهنده در قانون اساسی و فرهنگ سیاسی ایرانیان، ظرفیت جامعیت و دربرگیرندگی حقوق اساسی در ایران را بسیار فراتر از وضعیت کنونی افزایش می‌دهد. احساسات اجتماعی، در دهه‌های اخیر، به تبع تحولات اجتماعی و فرهنگی گسترش یافته و خواستار جامعیت و ادغام اجتماعی بیش‌تری شده است. از این منظر، شناسایی این احساسات و احیای اصول و نهادهای متضمن آن‌ها، گامی مهم در جهت توسعه حقوق اساسی به شمار می‌آید.

قانون همواره چیزی فراتر از انعکاس یا تدوین هنجارهای اجتماعی است؛ بلکه بخشی از فرایندهای فرهنگی به شمار می‌آید که به‌طور فعال در شکل‌دهی به روابط اجتماعی نقش ایفا می‌کند (شاو، ۲۰۲۰: ۱۰۳). از این‌رو، توسعه ظرفیت مهر و شفقت در نظام حقوقی و در رأس آن قانون اساسی به تعمیق ارزش‌های عدالت و آشتی در جامعه کمک می‌کند و از شدت احساسات منفی، مانند خشم و نفرت می‌کاهد. تحول در گفتار سیاسی رسمی، به‌منظور عمومی و نهادینه‌کردن احساسات اخلاقی، به پی‌افکندن فرهنگی مدنی بر پایه همدلی و هم‌آمیزی کمک شایانی می‌کند.

۵- احساسات در بازآفرینی بر قانون اساسی

به تبع نقش احساسات در تدوین قوانین اساسی، بهره‌گیری از استدلال‌های عاطفی و عناصر احساسی با هدف صیانت از قانون اساسی به مثابه تجلی اندیشه‌ها و احساسات مردم، نیز مطرح می‌شود. فهم قانون در جمهوری اسلامی ایران، به عنوان یک جمهوری دینی می‌بایست بر اساس گفت‌وگویی مستمر میان ارزش‌ها و واقعیت‌ها و در مسیری هم‌گرا شکل گیرد (صالحی و میرمحمدصادقی، ۱۴۰۳: ۳۲۷). ارجاعات قوانین اساسی و به طور خاص قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، به معیارها و ارزش‌های احساسی می‌تواند واجد ارزش حقوقی تلقی شود و از سوی شورای نگهبان، در مقام دادرسی قانون اساسی، رئیس‌جمهور، در مقام اجرای قانون اساسی (اصل ۱۱۳) و مجمع تشخیص مصلحت نظام در مقام تشخیص مصلحت در رفع اختلاف میان مجلس و شورای نگهبان (اصل ۱۱۲) مورد استناد قرار گیرد. مستندات این ادعا، بر پایه تصریحات قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، در ادامه بررسی می‌شود.

۵-۱- برادری

برادری یکی از مفاهیم پر بسامد در متون و شعارهای انقلابی و از واژگان پرکاربرد در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران است. آموزه برادری، اگرچه غالباً در پرتو مفهوم قرآنی برادری ایمانی مؤمنان^۱ فهم می‌شود؛ اما با فرض وجود پیوندی معنوی میان تمامی شهروندان یک دولت-ملت، واجد مفهومی مدرن نیز هست. چنان‌که شعار «برادری»، در کنار «آزادی» و «برابری»، به‌ویژه در جمهوری دوم فرانسه، به عنوان تجلی عنصر معنوی پیوند اجتماعی مطرح شد و سپس به صراحت در ماده دوم قانون اساسی جمهوری پنجم مورد تأکید قرار گرفت. با چنین پیش‌زمینه‌ای، می‌توان مفهوم برادری در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران را بر دو اصل «برادری اسلامی» و «همبستگی جمهوری» مبتنی دانست و بر این اساس، عملکرد حکومت را از منظر حقوق اساسی مورد ارزیابی و نظارت قرار داد.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، در بند ۱۵ اصل ۳، «توسعه و تحکیم برادری اسلامی و تعاون عمومی میان همه مردم» را از جمله وظایف نظام جمهوری اسلامی ایران دانسته و به‌کارگیری همه امکانات برای تحقق آن را ضروری شمرده است. روشن است که تحقق تعاون عمومی میان همه مردم امری تحمیلی نیست و جز با شناسایی حقوق برابر همه شهروندان، حفظ کرامت انسانی ایشان و جلب رضایت و مشارکت داوطلبانه شهروندان تحقق نمی‌یابد. بنابراین برادری موردنظر قانون اساسی واجد مفهومی حقوقی است و تحقق آن باید همواره به عنوان یکی از ارزش‌های نظام حقوقی، مورد توجه مقامات و نهادهای پیش‌گفته قرار گیرد.

۵-۲- همبستگی ملی

همبستگی ملی در اصل دوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به عنوان یکی از راه‌های نیل به «کرامت و ارزش والای انسان و آزادی توأم با مسئولیت او در برابر خداوند» و از پایه‌های ایمانی نظام، مورد توجه قرار گرفته است. به تصریح اصل مذکور، همبستگی ملی حاصل نفی هرگونه ستمگری، ستم‌کشی، سلطه‌گری و سلطه‌پذیری است و با قسط، عدل و استقلال سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ملازمه دارد.

مفهوم همبستگی ملی، در نتیجه تضعیف امر جمعی و برآمدن گفتمان «ذره‌گرا» در دهه‌های اخیر، با چالش‌هایی مواجه شده است (کلاهی، ۱۴۰۱: ۴۸). از این رو، بازتعریف این مفهوم در دکترین حقوق اساسی، با هدف تقویت و بازیابی همبستگی ملی بر پایه حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. همبستگی ملی مفهومی سیال است و برای فهم آن، چاره‌ای جز

۱- إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلَحُوا بَيْنَ أَخَوِيكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (آیه ۱۰ سوره حجرات)

مراجعه به آرا و احساسات عمومی وجود ندارد. حراست از همبستگی ملی، در برابر ستم‌کشی و ستمگری، آن‌گونه که در قانون اساسی آمده است، تضمینی برای جلوگیری از سوءاستفاده از این مفهوم در راستای اهداف خودسرانه و دلبخواهانه به شمار می‌آید. حفظ همبستگی ملی، در گرو حمایت از تکتک شهروندان در برابر روابط مبتنی بر سلطه است، از این‌رو، توجه اندیشمندان به این مفهوم می‌تواند تحرک قابل‌ملاحظه‌ای به ادبیات حقوق اساسی ایران ببخشد.

۵-۳- استواری روابط خانوادگی

در قانون اساسی از خانواده به‌عنوان واحد بنیادی جامعه اسلامی یاد شده است و نظام جمهوری اسلامی مکلف است همه قوانین، مقررات و برنامه‌ریزی‌ها را در جهت تسهیل تشکیل خانواده، پاسداری از قداست آن و استحکام روابط خانوادگی سامان دهد (اصل ۱۰). شناسایی خانواده به‌عنوان یک سوژه حقوقی در متن قانون اساسی، حاکی از درک عاطفی واضح قانون اساسی از جایگاه خانواده در نگرش ایرانی است؛ امری که الزامات و اقتضائات ویژه‌ای را برای نظام حکمرانی به همراه دارد. برداشت نادرست از این اصل، موجب شده است که حمایت از خانواده صرفاً به حوزه حقوق خانواده محدود شود؛ درحالی‌که حمایت واقعی از نهاد خانواده، در گرو تعمیم نگاه حمایت‌گرانه و مهرورزانه به انسان ایرانی در تمامی عرصه‌های اجتماعی و فرهنگی است. در چنین رهیافتی، حکومت جامعه را به‌مثابه خانواده‌ای بزرگ می‌نگرد و برای خود وظیفه‌ای جز مراقبت، حمایت‌گری و جلب رضایت شهروندان قائل نیست.

۵-۴- خیرخواهی عمومی

به تصریح اصل هشتم قانون اساسی، «دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر، وظیفه‌ای همگانی و متقابل بر عهده مردم نسبت به یکدیگر، دولت نسبت به مردم و مردم نسبت به دولت است». تفسیر لفظی اصل مذکور و یکسان‌انگاری آن با حکم فقهی امر به معروف و نهی از منکر موجب بروز خطاهای فراوان در نظام حکمرانی جمهوری اسلامی ایران شده است. به‌گونه‌ای که گاه چنین تصور می‌شود که نظام سیاسی دارای شأنی ارشادی و برتری عقلی و اخلاقی نسبت به شهروندان است؛ درحالی‌که اصل یادشده بر بنیان اخلاقی و عاطفی خیرخواهی عمومی، یعنی مهر و شفقت متقابل میان مردم و حکومت، استوار شده و به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند مجوزی برای کین‌توزی و کین‌ورزی باشد. دلالت‌های چنین تفسیری را باید در جایگاه عشق و دوستی در سنت فرهنگی ایران و نیز در تجربه انقلاب اسلامی ایران جست‌وجو کرد.

۵-۵- حرمت تنفیر از دین

قاعده فقهی حرمت تنفیر از دین نیز یکی از ظرفیت‌های کاربرست احساسات در حوزه نظارت بر قانون اساسی است. مطابق این قاعده، ارتکاب هر عملی که موجب دین‌گریزی مردم شود، حرام است. قاعده مورد بحث، در حوزه‌های گوناگونی، از جمله تنظیم روابط مسلمانان و غیرمسلمانان، اجرای مجازات‌ها، امر به معروف و نهی از منکر و سایر احکام شرعی کاربرد دارد؛ بدین معنا که اجرای این احکام و هرگونه اقدامی که به نام دین صورت می‌گیرد، باید در بستر مقبولیت عمومی صورت گیرد (نوبهار، ۱۳۸۴: ۱۳۳). نحوه مواجهه افکار و احساسات عمومی با تصمیم‌گیری‌های حکومتی، واجد اهمیت حقوقی است و مقام ناظر یا مجری قانون اساسی باید همواره آن را در تصمیم‌گیری‌های خود مدنظر قرار دهد.

نتیجه‌گیری

از منظر این پژوهش، احساسات چه در ساحت درونی و ذهنی و چه در ساحت عینی و قابل مشاهده، در جریان تحولات اجتماعی و فرایندهای تاریخی در قالب هنجارهای بنیادین حقوقی متعین شده‌اند. از این رو، متن قانون اساسی، به‌عنوان بازتاب‌دهنده مهم‌ترین ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی، نمود و برآیند احساسات اجتماعی حاکم بر زمان تدوین آن است. احساسات، درهنگامه وقوع تحولات کلان اجتماعی و سیاسی، در دو صورت متجلی می‌شوند: نخست، در قالب احساسات منفی، سلبی یا امتناعی مانند ترس، یأس و نفرت؛ و دوم، در قالب احساسات مثبت و ایجابی مانند پیوند، امید و همدلی. بنابراین، تعامل و تقابل این دو سنخ احساسات در شکل‌گیری نگرش قوه مؤسس نقش تعیین‌کننده‌ای داشته است و می‌توان قوانین اساسی را بر همین مبنا دسته‌بندی و آثار هنجاری آن‌ها را مطالعه کرد.

قوانین اساسی، هم به‌صورت سلبی و هم به‌صورت ایجابی، از احساسات اجتماعی تاثیر می‌پذیرند. شناسایی این احساسات و نقد صحیح آن‌ها می‌تواند به شکل‌گیری قوانین اساسی کارآمدتر و منسجم‌تر یاری رساند. به بیان دیگر، قوانین اساسی باید احساسات مثبت را تقویت کرده و احساسات منفی را مهار سازند. تحقق این هدف، از طریق بازخوانی سنت‌های حقوقی، بازاندیشی در قوانین اساسی و انطباق آن‌ها با احساسات عمومی، امکان‌پذیر است.

حقوق اساسی در ایران، متأثر از وقایع سیاسی همراه با احساسات و شور جمعی شکل گرفته است؛ از این رو، در تحلیل‌های حقوقی باید همواره زمینه‌های تاریخی پیدایش آن و دغدغه‌هایی چون ترس، تحقیر در مواجهه با حکومت و مطالبه مهر و پیوند اجتماعی را مدنظر قرار داد. همچنین باید توجه داشت که شناسایی احساسات اجتماعی، گامی مهم در فهم، ارزیابی و هدایت سنجیده آن‌ها است. شور و حرارت مستتر در حقوق اساسی ایران پس از انقلاب اسلامی، کم‌تر مورد توجه قرار گرفته است. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، متأثر از زمینه‌های تاریخی شکل‌گیری خود، بازتاب‌دهنده رویای جامعه‌ای پیوسته، آشنا، یکپارچه، آراسته و برخوردار از ایمان و سنت‌های اخلاقی مألوف است. بازخوانی این آرمان‌ها و توسعه آن‌ها، به‌منظور انطباق با احساسات اخلاقی رو به تعالی جامعه، از وظایف دانش حقوق اساسی به شمار می‌آید. استفاده از ادبیات دینی و فقهی پس از انقلاب اسلامی، عرصه‌ای برای شناسایی احساسات اخلاقی گشوده است که با ارجاع به آن، می‌توان به توسعه گفتمان حقوق اساسی یاری رساند. در این مسیر، توسعه رتوریک حقوقی، متناسب با ذائقه عاطفی و زیبایی‌شناختی جامعه ایرانی، به‌منظور پیشبرد اهداف حقوق اساسی و بهره‌گیری از ظرفیت‌های جمعی در تحقق غایات آن، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

منابع

- اباذری، یوسف (۱۳۸۴). یوتوپیا و سیاست. مجله آیین، شماره ۱۷ و ۱۸، ص ۹-۳۰.
- اسوندسن، لارنس (۱۳۹۳). فلسفه ترس. تهران: انتشارات گمان، ترجمه خشایار دیهیمی.
- ایوانف، میخائیل سرگه‌یوویچ (۱۳۴۶). انقلاب مشروطیت ایران. ترجمه آذر تبریزی، تهران: نشر ارمغان.
- بهار، مهرداد (۱۳۸۴). بررسی شیوه تولید آسیایی و تاثیر آن بر تاریخ ایران باستان. در: ابوالقاسم اسماعیل‌پور، اسطوره تا تاریخ، تهران: نشر چشمه، ص ۴۹-۶۵.
- پتفت، آرین؛ عباسی، محمود؛ زالی، علیرضا (۱۴۰۰). بایسته‌های اعتباربخشی شواهد عصب‌شناختی نزد مراجع قضایی، مجله حقوق پزشکی، دوره ۱۵ شماره ۵۶، ص ۴۳۱-۴۴۳.
- پتفت، آرین (۱۳۹۸). مرور اجمالی محدودیت‌های فنی کاربرد روش دروغ‌سنج fMRI در حقوق عصب‌شناختی. مجله اخلاق زیستی، دوره ۹ شماره ۳۴، ص ۹۵-۱۰۷.

- پتفت، آرین؛ عباسی، محمود؛ زالی، علی‌رضا (۱۴۰۰). کاربست شواهد عصب‌شناختی در حقوق کیفری نوین ایران با تأکید بر دادرسی عصب‌شناختی کانادا و بریتانیا. مجله حقوق پزشکی، دوره ۱۵ شماره ۵۶، ص ۲۴۱-۲۵۹.
- توکلی طرکه، محمد (۱۳۷۹). بهایی‌ستیزی و اسلام سیاسی در ایران. نشریه ایران‌نامه، شماره ۷۳ و ۷۴، ص ۷۹-۱۲۴.
- جلایی‌پور، حمید رضا (۱۳۹۱). لایه‌های جنبشی جامعه ایران. دو جنبش کلان و ده جنبش خرد اجتماعی، پژوهش‌نامه علوم سیاسی، دوره ۷، شماره ۴ (۲۸)، ص ۳۵-۸۷.
- خسروی، خسرو (۱۳۵۸). جامعه‌شناسی روستای ایران. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- روسو، ژان ژاک (۱۳۸۸). قرارداد اجتماعی متن و در زمینه متن. نشر آگه، ترجمه: مرتضی کلانتریان.
- روسو، ژان ژاک (۱۳۹۶). امیل. تهران: انتشارات ناهید، ترجمه غلامحسین زیرک‌زاده.
- زولر، الیزابت (۱۳۹۶). درآمدی بر حقوق عمومی. تهران: انتشارات جاودانه، جنگل، ترجمه سید مجتبی واعظی.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۶). زمینه‌های اجتماعی شعر فارسی. انتشارات اختران.
- صالحی، هادی؛ توانا، محمدعلی (۱۴۰۲). شناسایی حقوق شهروندی در ایران پس از انقلاب: قانون یا فرهنگ کلید مفقوده؟. فصلنامه تحقیقات حقوقی، دوره ۱۶، شماره ۴، ص ۱۰۱-۱۲۳.
- صالحی، هادی؛ میرمحمدصادقی، مریم (۱۴۰۳). قانون‌گذاری در جمهوری دینی. مجله مطالعات حقوقی، ۱۶ (۴)، ص ۳۱۵-۳۴۶.
- صالحی، هادی (۱۴۰۳). مبانی حقوق اقلیت‌ها: تبارشناسی شناسایی حقوقی اقلیت‌ها. نشر میزان.
- فشاهی، محمدرضا (۱۳۹۵). واپسین جنبش قرون وسطایی ایران در دوره فتودال. تهران: انتشارات فردوس.
- کامیاب، میثا؛ جلالی، محمد (۱۴۰۱). حقوق و هیجان: دلالت‌های علم عصب‌شناسی برای تصمیم‌گیری قضایی. مجله حقوق پزشکی، دوره ۱۶، شماره ۵۷، ص ۱-۱۶.
- کلاهی، محمدرضا (۱۴۰۱). برآمدن گفتمان ذره‌گرا در جمهوری سوم. مطالعات جامعه‌شناختی (نامه علوم اجتماعی)، ۳۰ (۱)، ص ۵-۲۷.
- کیان‌پور، مسعود (۱۳۹۶). جامعه‌شناسی احساسات. اصفهان: انتشارات دانشگاه اصفهان.
- مور، برینگتن (۱۳۹۷). ریشه‌های اجتماعی دموکراسی و دیکتاتوری. تهران: انتشارات فرزاد، ترجمه یوسف نراقی.
- نوس‌بام، مارتا کریون (۱۳۹۶). خشم و بخشش. تهران: انتشارات مازیار، ترجمه فیروزه مقدم.
- نوس‌بام، مارتا کریون (۱۳۹۹). سلطنت ترس: نگاه یک فیلسوف به بحران سیاسی کنونی ما. تهران: انتشارات ترجمان علوم انسانی، ترجمه حامد قدیری.
- نوبهار، رحیم (۱۳۸۴). بررسی قاعده فقهی حرمت تنفیذ از دین. نشریه تحقیقات حقوقی پاییز و زمستان، ص ۱۲۹-۱۷۲.
- واعظی، سید مجتبی (۱۳۹۴). جایگاه معیار عقیده در نظام جمهوری اسلامی ایران. مجموعه مقالات همایش ملی اخلاق مهار جنگ اخلاق صلح و اخلاق عفو و دوستی، ص ۳۷۹-۳۹۶.
- ویرولی، مائوریسیو (۱۴۰۰). برای عشق به میهن. تهران: انتشارات بیدگل، ترجمه مهدی نصرالله‌زاده.
- ورنان، ژان پی‌یر (۱۳۹۷). نوشتار و دین مدنی در یونان در کتاب نیای غرب. تهران: نشر ققنوس، ترجمه بهزاد حسین‌زاده.
- هابز، توماس (۱۳۸۰). لویاتان. ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی.
- هاشمی، سید محمد (۱۳۸۲). حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران. جلد اول، تهران: نشر میزان.

Abazari, Y. (2005). Utopia and politics. Ayeen Magazine, 17-18, 9-30. [in Persian].

Bahar, M. (2005). A study of the Asiatic mode of production and its impact on ancient Iranian history. In A. Esmaeilpour (Ed.), From Myth to History (pp. 49-65). Tehran: Cheshmeh Publications. [in Persian].

Dastafkan, R., Salehi, H., & Hooshmand, M. M. (2020). Provision of peace and right to health through sanctions: Threats and opportunities. Archives of Iranian Medicine, 23(4Suppl.1), S43-S48.

Lemmings, D., & Brooks, A. (2014). The emotional turn in the humanities and social sciences, Routledge

- Fashahi, M. R. (2016). The last medieval movement of Iran during the feudal Period. Tehran: Ferdows Publications. [in Persian].
- González, A. M. (2017). In search of a sociological explanation for the emotional turn. *Sociologica, Problemas e praricas*, spp 85
- Hobbes, T. (2001). *Leviathan*. (H. Bashiriyeh, Trans.). Tehran: Ney Publications. [in Persian].
- Hashemi, S. M. (2003). Constitutional law of the Islamic Republic of Iran (Vol. 1). Tehran: Mizan Publications. [in Persian].
- Ivanov, M. S. (1967). The constitutional revolution of Iran. (Tabrizi, Trans.). Tehran: Armaghan Publications. [in Persian].
- Jalaipour, H. R. (2012). The layers of Iranian society's movement; Two Macro-movements and ten micro-social movements. *Journal of Political Science*, 7(28), 35-87. [in Persian].
- Shaw, J. J. A. (2020). *Law and the Passions*, Routledge.
- Kamyab, M., & Jalali, M. (2022). Law and emotion: Implications of neuroscience for judicial decision-making. *Journal of Medical Law*, 16(57), 1-16. [in Persian].
- Kolahi, M. R. (2022). The rise of particle-oriented discourse in the Third Republic. *Sociological Studies (Journal of Social Sciences)*, 30(1), 5-27. [in Persian].
- Khosravi, Kh. (1979). *Sociology of rural Iran*. Tehran: University of Tehran Press. [in Persian].
- Moore, B. (2018). Social origins of dictatorship and democracy: Lord and Peasant in the Making of the Modern World (Y. Naraghi, Trans.). Tehran: Farzan Publications. [in Persian].
- Nussbaum, M. C. (2017). *Anger and forgiveness: Resentment, generosity, justice* (F. Moghaddam, Trans.). Tehran: Maziar Publications. [in Persian].
- Nussbaum, M. C. (2020). *The Monarchy of Fear: A Philosopher Looks at Our Political Crisis*. (H. Ghaderi, Trans.). Tehran: Tarjoman-e Olum-e Ensani Publications. [in Persian].
- Nobahar, R. (2005). An examination of the jurisprudential rule of the prohibition of repelling people from religion. *Legal Research Journal*, (Autumn-Winter), 129-172. [in Persian].
- Petoft, A. (2019). A brief review of technical limitations of fMRI lie detection method in neurolaw. *Journal of Bioethics*, 9(34), 95-107. [in Persian].
- Petoft, A., Abbasi, M., & Zali, A. R. (2021). Application of neurological evidence in modern Iranian Criminal Law with emphasis on neuro-litigation in Canada and the United Kingdom. *Journal of Medical Law*, 15(56), 241-259. [in Persian].
- Petoft, A., Abbasi, M., & Zali, A. R. (2021). Requirements for validating neurological evidence before judicial authorities. *Journal of Medical Law*, 15(56), 431-443. [in Persian]
- Rousseau, J. J. (2009). *The social contract: Text and context*. (M. Kalantarian, Trans.). Tehran: Agah Publications. [in Persian].
- Rousseau, J. J. (2017). *Emile*. (Gh. Zirkzadeh, Trans.). Tehran: Nahid Publications. [in Persian]
- Sajó, András, (2011), *Constitutional Sentiments*, by Yale University.
- Susan A. Bandes, (2021), *Research Handbook on Law and Emotion*, Published by Edward Elgar.
- Sajó, András (2016), *Emotions in Constitutional Institutions*, by *Emotion Review*, P1-6.
- Saleh, A., & Salehi, H. (2025). The politics of human rights in Iran: Between Islamism and Pragmatism. *International Studies*, 22(1), 85.
- Salehi, H., & Tavana, M. A. (2026). The role of events and power struggle in shaping the Islamic political order in post-revolutionary Iran. *Geopolitics Quarterly*, 22(2), 287-321.
- Salehi, H., Tavana, M. A., & Kardooni, N. (2025). The terminology of cultural diversity in Iran: Between UN Documents and the Iranian Legal System. *Journal on Ethnopolitics and Minority Issues in Europe*, 24(2), 109-130.
- Salehi, H., & Tavana, M. A. (2023). Identifying citizenship rights in post-revolution Iran: Law or Culture, the missing key? *Legal Research Quarterly*, 16(4), 101-123. [in Persian].
- Salehi, H., & Mirmohammad-Sadeghi, M. (2024). Legislation in a religious republic. *Journal of Legal Studies*, 16(4), 315-346. [in Persian].
- Salehi, H. (2024). *Foundations of Minority Rights: A genealogy of legal recognition of minorities*. Tehran: Mizan Publications. [in Persian].

- Shafiei-Kadkani, M. R. (2007). The social contexts of persian poetry. Tehran: Akhtaran Publications. [in Persian].
- Svendsen, L. (2014). Philosophy of fear. (Kh. Dayhimi, Trans.). Tehran: Gooman Publications. [in Persian].
- Tavakoli-Targhi, M. (2000). Anti-Baha'i and political Islam in Iran. Iran-Nameh Journal, 73-74, 79-124. [in Persian].
- Terry A. Maroney, (2021), Law and emotion: A proposed taxonomy of anemerging field, in Publications.
- Viroli, M. (2021). For love of country: An essay on patriotism and nationalism. (M. Nasrollahzadeh, Trans.). Tehran: Bidgol Publications. [in Persian].
- Vernant, J. P. (2018). Writing and civil religion in Greece. In The ancestor of the West. (B. Hosseinzadeh, Trans.). Tehran: Ghoghnoos Publications. [in Persian].
- Vaezi, S. M. (2015). The position of the criterion of belief in the system of the Islamic Republic of Iran. In Proceedings of the National Conference on the Ethics of War, the Ethics of Peace, and the Ethics of Forgiveness and Friendship (pp. 379-396). [in Persian].
- Zoller, E. (2017). An introduction to public law. (S. M. Vaezi, Trans.). Tehran: Javdaneh.